

دردا که هنرمند صبا از بر ما رفت  
وای اهل هنر بار هنرمند شما رفت

# آخرین ساعات عمر صبا چگونه سپری شد

از دکتر تقی تفضلی



صبا دوشنبه شب منزل آقای - الف - مهمان بود در آنجا سرما خورد ساعت ۱۲ بخانه برگشت احساس ناراحتی می‌کرد. صبح سه شنبه باسینه درد شدید از خواب برخاست خانم صبا برایش چهار تخمه درست کرد خود صبا برای نهار دستور آش شلغم داد و چون قرار بود باداره رادیو برود زودتر از معمول اول ظهر آش را خورد ولی حالش خوب نبود و باصرار خانمش از رفتن به رادیو منصرف شد.

سه شنبه شب پشت و سینه صبا را چرب نموده و چند بادکش کردند غذای ساده‌ای خورد و خوابید.

صبح چهارشنبه باناراحتی بیشتری از خواب بیدار شد و باز چهار تخمه خورد و برای نهار دستور آش شلغم داد و مخصوصاً سفارش کرد که شلغم آنرا بیشتر کنند دو تن از شاگردانش خانم آذر و آقای پایور بمنزل صبا آمدند و آخرین قطعه صبا را بنام «شاخه گل» که قرار بود روز پنجشنبه از آن نوار بگیرند و در برنامه

گلپهای رنگارنگ اجرا شود و پستیون کردند تمرین قطعاً «شاخه گل» همچنان ادامه داشت تا باتذکر و کمی اوقات تلخی خانم، صبا يك بعد از ظهر از کار دست کشید. صبا نهارش را خورد و خوابید بعد از خواب حالش خوب نبود ولی مثل معمول باهمه حرف میزد و شوخی میکرد ساعت ۸:۳۰ بعد از ظهر دوباره سینه درد و ناراحتی شدید احساس کرد هرچه اصرار کردند اجازه دهد بدوستش دکتر پزشکان تلفن کنند راضی نشد و گفت فردا صبح بدکتر مراجعه میکنم ساعت ده شام خورد و باز سینه اش را چرب کرده و پشتش را بادکش کردند و بقصد خوابیدن دراز کشید ولی خوابش نبرد و بسیار ناراحت بود نیمه شب خانم وسایرین بالای سرش آمدند و از او تقاضا کردند که اجازه دهد دکتری را خبر کنند موافقت نکرد ولی آنشب تا صبح نخوابید و اهل منزل هم تا صبح بیدار ماندند.

صبح پنجشنبه ساعت هفت به آقای دکتر فرین که سابقاً هم صبا پیش ایشان معالجه کرده بود تلفن کردند ساعت ده صبح تعیین وقت شد به غزاله دختر صبا تلفن کردند غزاله ساعت ده پدرش را پیش دکتر فرین برد در محکمه دکتر فرین حال صبا بد شد و لرزش شدیدی او را فرا گرفت.

دکتر او را معاینه کرد و اظهار ناراحتی و نارضایتی کرد و بدخترش گفت صبا حالش خوب نیست چرا معالجه را دنبال نکرده است و تذکر داد که یکی از شریانهای قلب کار نمیکنند و خون بقلب نمی رسد ساعت ۱۲ صبا از پیش دکتر بمنزل برگشت و ظاهر حالش عیبی نداشت و مثل معمول غذا خورد و در کمال خوبی باهمه حرف میزد و شوخی میکرد.

سه بعد از ظهر ناکهان حالش تغییر کرد و تشنج و لرز شدیدی برایش پیدا شد و گفت نفسم تنگ شده نمی توانم نفس بکشم بدکتر فرین تلفن کردند نتوانستند او را پیدا کنند بدکتر پزشکان تلفن کردند فوری آمد و صبارا معاینه کرد فشار خون بین ۵ و ۱۱ و بسیار نامرتب و قلب خیلی ناراحت بود دکتر پزشکان اظهار کرد که حال صبا بسیار بد است بدکتر شیخ تلفن کردند و چهار بعد از ظهر دکتر شیخ آمد او نیز صبارا معاینه کرد و اظهار ناراحتی کرد و آمپولی دستور داد که در رگ تزریق شود هرچه کردند رگ پیدا نمی شد بدکتر پزشکان دو باره تلفن کردند آمد او هم نتوانست رگ را پیدا کند از لا براتواری مردی را خواستند تا پس از دو ساعت تلاش آمپول به صبا تزریق شد.

پس از تزریق حال صبا کمی بهتر شد و خوب حرف میزد و از تلاش و جوش زدن خانمش اظهار عدم رضایت کرد و بغضانش گفت بیا پیش من بنشین چرا اینهمه جوش می زنی؟ بدخترش ژاله گفت بیا مرا بیوس پدرت دارد میمیرد. ساعت هشت حالش سنگین شد بدکتر شقاقی تلفن کردند او دکتر وثیق را

معرفی کرد ساعت ۸ و نیم دکتر وثیق آمد و قرصی داد و گفت فردا صبح با دکتر فرین مشاوره خواهیم کرد.

قرص را در آب حل کردند صبا نتوانست بخورد و برگرداند و بسجال اغما، رفت و تا ساعت ۱۲ شب بیهوش بود و هرچه از او سؤال میکردند جواب نمیداد فقط گاهی چشمش را باحالت عجیبی باز کرده و بهمه نگاه میکرد تا آنوقت روی تخت نشسته و تکیه داده بود او را روی تخت خواب خوابانیدند چیزی نگفت و اظهار درد و ناراحتی نکرد ولی حالش بد بود و شروع بخرخر کردن کرد دوباره بدکتر وثیق تلفن کردند دکتر وثیق آمد و پس از معاینه اظهار کرد که اوره خون بالا است و دستور آمپول و قطره ای داد با هزار زحمت در آنوقت شب آمپول و قطره را پیدا کردند.

آمپول تزریق شد ولی قطره باین نرفت و قریب نیمساعت در دهان صبا باقی ماند و صدا می کرد در حدود ساعت یک بعد از نیمه شب صبا خودش پتو را از رویش رد کرد.

خانم صبا از او سؤال کرد صبا جان حالت چطور است، چه میخواهی ؟  
صبا گفت :

تشنه ام، لبم خشک شده، چیزی بدهید بخورم.

در حدود ساعت دو بعد از نیمه شب آقای حسین تهرانی دوست عزیز صبا و هنرمند بی نظیر ایران که از اول شب هرچه باو تلفن کرده بودند نتوانسته بودند او را پیدا کنند وارد شد و بر سر بالین صبا رفت و گفت صبا جان ! صبا جان، صبا چشم خود را باز کرد و گفت حسین جان آمدی دارم میمیرم آقای طهرانی دست صبا را مدتی در دست گرفت و بعد برایش شربت پیدمشک درست کرد و باو داد خانم صبا هم آب کمپوت برای صبا آورد صبا چند قاشق خورد و از موقع استفاده کرده بقیه قطره را باو خوراند صبا گفت: ناراحتم، خواستند او را اجابجا کنند گفت ناراحتم کارم نداشته باشید.

خواهرش بالا سرش بود صبا او را شناخت و باو گفت : دارم میمیرم .  
پس از آن نفس کشیدن صبا فاصله پیدا کرد و در هر چند لحظه نفس میکشید، نشانه دیگری از حیات در او پیدا نبود :

تا اینکه چهار بعد از نیمه شب چراغ فروزان هنر ایران استاد ابولحسن صبا برای همیشه خاموش گشت و دنیائی از ذوق و هنر و صفا و دوستی و مهربانی بدرود حیات گفت .

صبح جمعه دوستان نزدیک صبا را خبر کردند و چندتن از هنرمندان و یاران صبا آمدند همه خاطری پریشان داشتند و بی اختیار گریه میکردند .

وقتی صبا را می شستند چهره ای خندان و روحانی داشت و چند قطره اشک در

کنار یکی از چشمانش جمع شده بود دست و پایش کمی زرد رنگ و خشکیده بود پس شستن، صباى مرده را در تابوتی گذاشته در مسجد قائم امانت گذاردند صبح شنبه تشییع جنازه باشکوهی بعمل آمد و نعش او را بمقبره ظهیرالدوله بردند .  
 با وجودیکه آفتاب گاهی از پشت ابر بیرون می آمد و هوا کمی سرد بود از ساعت ۹ و نیم تاظهر مراسم تدفین صبا طول کشید چند نفر بر سر خاک اوصحت کردند و اشعاری خواندند که از همه جالبتر خواندن آقای ذبیحی بود از جمله اشعاری را که آقای ساسان ساخته بودند آقای ذبیحی با صدائی بسیار رسا و مؤثر خواند .

دردا که هنرمند صبا از سر ما رفت  
 و ای اهل هنر یار هنرمند شما رفت  
 ای اهل هنر آنکه باهنگ دلایز  
 می برد غم از خاطر غمگین شما رفت  
 آن طرفه هنرمند که هر زخمه سازش  
 بر سوز دل خسته ما بود دوا رفت  
 از ساز دگر نغمه جانبخش چه خواهی  
 کلن نغمه شد افسرده و آن نغمه سرا رفت

در طول این مدت دوستان هنرمند و هنردوست مرحوم صبا که میدانستند در کشوری که انسان واقعی در آن کمیاب است صرف نظر از هنر چه نازنین مردی را بخاک میسپارند بابهت و سکوت عجیبی اشک میریختند و چیزی نمیگفتند .  
 اول ظهر درست ساعت ۱۲ صبا بخاک سپرده شد چند حلقه گل بر روی قبرش گذاردند بازماندگان و دوستان و شاگردان صبا به ترتیب بر سر قبرش نشسته و درنگی کرده و فاتحه ای خواندند و رفتند .

نقل از ایران ما

شهرستان گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

دوامی، صبا، شهریار

رتال علم علوم انسانی

